

تصور گزاره‌ای و توجیه باورهای وجهی

مسعود ضیاء علی نسب پور*

چکیده

در این مقاله مدل توجیهی را که گیرسون در مقاله «تخیل‌پذیری و توجیه وجهی الغاء‌پذیر» (۲۰۰۵) برای توجیه باورهای وجهی ارائه می‌کند بررسی می‌کنم. مدل توجیه پیشنهادی گیرسون مبتنی بر تخیل‌پذیری است. گیرسون تخیل‌پذیری را بر اساس تصور تحلیل می‌کند. گیرسون با پذیرش شباهت‌های برخی از مولفه‌های شرح‌اش با مدل ییلو (۱۹۹۳)، ادعا می‌کند که از چند جهت بحث را پیش برده است. یکی از این پیشرفت‌ها از نظر گیرسون این است که او از تصور گزاره‌ای در توجیه باور وجهی استفاده می‌کند. در این مقاله نشان می‌دهم که گیرسون کمک چندانی به پیشبرد بحث نکرده است. از جمله به این دلیل که تصور گزاره‌ای به گونه‌ای که گیرسون تعریف می‌کند، هیچ کمکی به توجیه باور وجهی نخواهد کرد. علاوه بر آن گیرسون به این سوال که «تصور کردن گزاره‌ای دقیقاً یعنی چه؟» نمی‌تواند جوابی بدهد که مطابق آن آنچه را که قابل تصور گزاره‌ای دانسته، مثل نقیض حدس گلدباخ، قابل تصور باشد ولی گزاره‌های غیرممکن متافیزیکی و حتی گزاره‌های غیرممکن منطقی قابل تصور گزاره‌ای نباشند.

کلیدواژه‌ها: تصور گزاره‌ای، تخیل‌پذیری، معرفت‌شناسی وجهی، امکان.

۱. مقدمه

یکی از سوالات اصلی در معرفت‌شناسی وجهی این است که چه زمانی می‌دانیم که گزاره‌ای ممکن است یا در چه شرایطی در باور به امکان گزاره‌ای موجه‌ایم. یک ایده بسیار معروف در معرفت‌شناسی وجهی این است که تخیل‌پذیری (conceivability) یک گزاره در حصول معرفت یا باور موجه به امکان آن گزاره نقش دارد. آموزه تخیل‌پذیری جوابی برای

* دکترای فلسفه تحلیلی، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی، masoud.zia@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۱۳

این سوال که «رابطه تخیل‌پذیری با امکان چیست؟» ارائه می‌کند. می‌توان نسخه‌های مختلفی از رابطه تخیل‌پذیری و امکان در نظر گرفت. مطابق نسخه قوی از این آموزه، تخیل‌پذیری یک گزاره مستلزم امکان آن است. اما مطابق نسخه ضعیف، تخیل‌پذیری یک گزاره شاهدی (خطاپذیر) بر امکان آن گزاره است، و به عبارت دیگر، توجیهی که تخیل‌پذیر بودن یک گزاره برای باور به امکان آن گزاره فراهم می‌کند، الغاء شدنی است. ییلو (۱۹۹۳) را می‌توان طرفدار آموزه ضعیف، و کریپکی (۱۹۸۰) و چالمرز (۲۰۰۲) را می‌توان طرفدار آموزه قوی دانست.

گیرسون در مقاله «تخیل‌پذیری و توجیه وجهی الغاء‌پذیر» (۲۰۰۵) مدل خود را برای توجیه باورهای وجهی ارائه می‌کند که مبتنی بر تخیل‌پذیری است. البته مقاله گیرسون چنانکه خود او هم در چکیده و هم در صفحه ابتدایی مقاله‌اش تاکید می‌کند از دو بخش تشکیل شده است (Geirsson, 2005: 279). در بخش اول، او استدلال‌های ون اینواگن (۱۹۹۸) را نقل و نقد می‌کند، و نهایتاً با نظر ون اینواگن درباره معرفت وجهی، شک‌گرایی وجهی، مخالفت می‌کند (Ibid: 281-288). از نظر گیرسون «ون اینواگن نتوانسته است استدلال‌های قانع‌کننده برای شک‌گرایی وجهی ارائه کند» (Ibid: 288). در بخش دوم، او مدل خود را برای توجیه باورهای وجهی ارائه می‌کند که مبتنی بر تخیل‌پذیری است (Ibid: 288-299). تمرکز مقاله حاضر بر نقد مدلی است که گیرسون در بخش دوم مقاله‌اش برای توجیه باورهای وجهی ارائه کرده است. اما در مورد بخش اول مقاله او، با وجود اینکه نقد و بررسی استدلال گیرسون علیه نظر ون اینواگن در قلمرو مقاله حاضر نیست، در ابتدای این مقاله و در بخش پیشینه بحث به اختصار به مرور ادبیاتی می‌پردازم که بخش اول مقاله گیرسون ناظر به آن است.

گیرسون در بخش دوم مقاله‌اش، شرح خود از تخیل‌پذیری را که مبتنی بر تصور کردن است معرفی می‌کند. گیرسون تخیل‌پذیری را بر اساس تصور (imagination) تحلیل می‌کند. البته او معتقد نیست که تخیل‌پذیر بودن گزاره p مستلزم امکان p است؛ بلکه تخیل‌پذیری را در غیاب شواهد خلاف، توجیه بخش باور وجهی می‌داند. بنابراین، مدل او را می‌توان با مدل ییلو (۱۹۹۳) در یک دسته‌بندی قرار داد.^۱

البته گیرسون با پذیرش شباهت‌های برخی از مولفه‌های شرح‌اش با ییلو، ادعا می‌کند که از چند جهت بحث را پیش برده است. یکی از این پیشرفت‌ها از نظر گیرسون این است که بر اساس مدل ییلو، در مواردی که اختلاف نظر وجود دارد و هیچ الغاء‌کننده‌ای هم نیست

هر دو طرف در باور خود موجه‌اند. به باور گیرسون، او «با معرفی مفهوم فربه کردن سناریو و به واسطه آن یافتن الغاء‌کننده، یا در برخی موارد با فربه کردن سناریو و اضافه کردن شواهد، بحث را پیش برده و اجازه می‌دهد که نتیجه بگیریم که یکی از طرفین توجیه قوی‌تری برای باورش دارد» (Geirsson, 2005: 291). گیرسون برای اینکه برتری مدلس بر مدل ییلو را بیان کند علاوه بر توانایی فربه کردن سناریو به استفاده از تصور گزاره‌ای در توجیه باور وجهی اشاره می‌کند، حال آنکه ییلو فقط تصور شیئی را شاهدهی برای امکان می‌داند.

در ادامه مقاله و در بخش ۲ به پیشینه بحث می‌پردازم. در بخش‌های ۳ و ۴ به ترتیب تصور از نظر گیرسون و مدل توجیه باور وجهی از نظر او را گزارش می‌کنم و پس از آن در بخش ۵ به نقد و بررسی مدل توجیه گیرسون می‌پردازم و نشان می‌دهم که توانایی فربه کردن سناریو و استفاده از تصور گزاره‌ای در توجیه باور وجهی پیشرفت قابل توجهی به حساب نمی‌آید چرا که تصور گزاره‌ای به گونه‌ای که گیرسون تعریف می‌کند، هیچ کمکی به توجیه باور وجهی نخواهد کرد.

۲. پیشینه بحث

در این بخش به اختصار به مرور ادبیاتی می‌پردازم که بخش اول مقاله گیرسون یعنی استدلال‌های گیرسون علیه شک‌گرایی وجهی ون اینواگن، ناظر به آن است. پس از این بخش، و در ادامه مقاله به گزارش و نقد مدل پیشنهادی گیرسون برای توجیه باورهای وجهی می‌پردازم.

مقاله «معرفت شناسی وجهی» ون اینواگن (۱۹۹۸) اینطور شروع می‌شود که فلسفه سرشار از استدلال‌های وجهی است. که اکثرشان این خصوصیات را دارند: منطقاً معتبرند و یکی از مقدماتشان بیشتر از بقیه مناقشه برانگیز است: مقدمه وجهی. در ادامه بعنوان مثال سه استدلال مطرح می‌شود که مقدمه وجهی‌شان این سه گزاره‌اند: ممکن است که موجود کامل وجود داشته باشد، ممکن است که من وجود داشته باشم و هیچ چیز مادی‌ای نه. ممکن است مقدار خیلی زیادی رنج بدون هیچ تبیینی وجود داشته باشد. (Van Inwagen, 1998: 67-68)

ون اینواگن موضع خود درباره معرفت وجهی را اینگونه معرفی می‌کند که:

ما اکثر اوقات گزاره‌های وجهی را می‌دانیم، گزاره‌هایی را که در زندگی روزمره و در علم و حتی در فلسفه به کارمان می‌آید، اما گزاره‌های وجهی‌ای مثل مقدمه‌های وجهی مهم سه استدلال امکانی‌مان را نمی‌دانیم و نمی‌توانیم بدانیم (حداقل با استفاده از قوای خودمان و بدون کمک گرفتن از شهادت). من این موضع را شک‌گرایی وجهی نامیده‌ام. (Ibid: 69)

اینکه ما می‌دانیم که ممکن است ماکت کاغذی انبار در اندازه واقعی وجود داشته باشد که از دور شبیه به انبار واقعی به نظر برسد، یا اینکه می‌دانیم رویه و پایه‌های این میز ممکن بود هرگز به هم وصل نشوند، دو مثال ون اینواگن از گزاره‌های وجهی‌ای است که ما می‌دانیم. (Ibid: 81,fn. 3)

ییلو در مقاله «آیا تخیل‌پذیری راهنمایی به امکان است؟» (۱۹۹۳)، تحلیل خود را از تخیل‌پذیری مناسب برای معرفت‌شناسی وجهی ارائه کرده است. به باور ون اینواگن اگر تبیین ییلو از اینکه چه چیزی باورهای وجهی ما را موجه می‌کند درست باشد، باید شک‌گرایی وجهی باشیم. ون اینواگن درباره مدل ییلو می‌نویسد «نه به این مدل حمله می‌کنم و نه از آن دفاع می‌کنم بلکه سعی می‌کنم توضیح دهم که چرا معتقدم هر کسی که این مدل را بپذیرد باید شک‌گرایی وجهی باشد» (Van Inwagen, 1998: 77)

ییلو تخیل‌پذیری‌ای را که توجیه‌کننده باور به امکان p است، برحسب تصور و به این صورت تحلیل می‌کند: گزاره p برای من تخیل‌پذیر است، اگر من بتوانم جهانی را تصور کنم که به باور من مثبت p است (Yablo, 1993: 29). ون اینواگن (Van Inwagen, 1998: 77) در مورد تحلیل ییلو چنین می‌نویسد: «جهانی که به باور من مثبت p است، به سادگی جهانی است که به نظرم می‌رسد که جهانی باشد که در آن p درست است». ییلو تخیل‌ناپذیری را به صورت زیر معرفی می‌کند: گزاره p برای من تخیل‌ناپذیر است، اگر من نتوانم جهانی را تصور کنم که باور نداشته باشم آن جهان مبطل p است. یا به عبارت روشن‌تر، گزاره p برای من تخیل‌ناپذیر است، اگر هر جهانی را که می‌توانم تصور کنم، به باور من مبطل p است (Yablo, 1993: 29). ییلو گزاره‌ای را که نه تخیل‌پذیر باشد و نه تخیل‌ناپذیر؛ تصمیم‌ناپذیر می‌نامد. (Ibid: 31)

ون اینواگن برای اینکه برای موضع خود استدلال کند وضعیت وجهی گزاره آهن شفاف وجود دارد را بررسی می‌کند. از نظر او این گزاره نه تخیل‌پذیر است و نه تخیل‌ناپذیر. از نظر ون اینواگن، ما نمی‌توانیم جهان‌هایی را تصور کنیم که در آن‌ها گاوهای

ارغوانی یا آهن شفاف وجود دارد. هر که اقدام به چنین کاری کند یا در تصور کردن موفق نخواهد بود، یا جهانی را تصور خواهد کرد که صرفاً به نظر می‌رسد که جهانی است که در آن چیز مورد نظر وجود دارد. برای توضیح این مدعا، ون اینواگن چند سناریو را بررسی می‌کند. این موقعیت را تصور کنید که شخصی در حال سخنرانی برای دریافت جایزه نوبل است و چیزی را که (در تصورات ما) شبیه به توده‌ای از شیشه به نظر می‌رسد، نشان می‌دهد. به زعم ون این واگن، با تصور این سناریو، ما در واقع یک جهان را تصور کرده‌ایم، اما این جهان، جهانی نخواهد بود که در آن آهن شفاف وجود دارد. این تصور نشان می‌دهد که یک گزاره مشخص «ممکن» است، ولی آن گزاره، یک گزاره فصلی خواهد بود. بعضی از مؤلفه‌های این گزاره فصلی عبارتند از: «آهن شفاف وجود دارد. جامعه علمی به گونه‌ای فریب خورده‌اند و می‌پندارند که آهن شفاف وجود دارد. یک فیزیکدان کم‌هوش که فکر می‌کند آهن شفاف ساخته، هدف یک شوخی قرار گرفته است. ...» به نظر ون این واگن ما واقعاً می‌دانیم که این گزاره فصلی ممکن است. ون اینواگن می‌پذیرد که «بدون شک، می‌توانیم با تلاش بیشتر در تصورمان بعضی از این مؤلفه‌های نامطلوب را حذف کنیم. ... ولی این امر مؤلفه دوم، یعنی فریب بزرگ کل جامعه علمی را حذف نمی‌کند». از نظر ون اینواگن، راه حذف فریب بزرگ از تصورمان این است که تصورمان تا سطح جزئیات ساختاری قابل مقایسه با تصورات دانشمندان فیزیک حالت جامد که در پی تبیین ابر رسانایی است جزئی و ریز شود. ون اینواگن در نهایت می‌نویسد: «تا آنجا که من می‌دانم هیچکس در حد لازم از جزئیات ساختاری، جهانی را تصور نکرده است که در آن آهن شفاف وجود داشته باشد.» (Van Inwagen, 1998: 79-80)

ون اینواگن با اذعان به اینکه نمی‌داند چگونه باید برای چنین نتیجه‌ای استدلال کند، نتیجه‌ای را که از بحث‌های فوق در مورد آهن شفاف و گاو ارغوانی گرفته تعمیم می‌دهد و می‌نویسد:

به نظرم واضح است که اگر هیچکس جهانی را تصور نکرده که در آن آهن شفاف یا گاوهای ارغوانی وجود دارند، آنگاه هیچکس جهانی را تصور نکرده که در آن موجود کامل وجود دارد (یا وجود ندارد)، [هیچکس] جهانی را [تصور نکرده] که در آن تصور کننده وجود دارد ولی هیچ چیز مادی وجود ندارد (یا هیچ چیز غیرمادی وجود ندارد)، [هیچکس] جهانی را [تصور نکرده] که در آن مقادیر زیادی درد و رنج هست بدون آنکه توضیحی وجود داشته باشد. (Ibid: 80)

گیرسون در بخش اول مقاله خود به گزارش و نقد دیدگاه ون اینواگن می‌پردازد و علیه آن استدلال می‌کند. گیرسون سه استدلال «استدلال از طریق مشابهت»، «استدلال منابع متفاوت» و «استدلال تمامیت» را از ون اینواگن نقل و نقد می‌کند (Geirsson, 2005: 281-287). از نظر گیرسون، ون اینواگن اشتباه می‌کند و شرایطی که او برای تصور جهان مثبت گزاره دلخواه p لازم می‌داند، بسیار سخت‌گیرانه است. از نظر گیرسون (Ibid: 287) «ون اینواگن محدودیت خیلی زیادی روی آن چه ما می‌توانیم بطور موجهی باور داشته باشیم که ممکن است می‌گذارد». به باور گیرسون بکارگیری این محدودیت‌ها برای گزاره‌هایی که حتی خود ون اینواگن هم آنها را ممکن می‌داند، مشکل‌زا خواهد بود. گیرسون دو مثال می‌زند: گوش کردن به صفحه گرامافون بدون آزار دیدن از صدای نویز و مرگ طبیعی کندی. از نظر گیرسون اکثر کسانی که با گرامافون به صفحه گوش کرده‌اند، خودشان را در حال گوش دادن صفحه قدیمی تصور کرده‌اند بدون اینکه نویز پس زمینه وجود داشته باشد و رنجشان بدهد. به نظر گیرسون هیچکس نمی‌تواند جزئیات تکنولوژیک لازم برای پخش صفحه بدون نویز را تصور کند. چون جزئیات بسیار زیادند و نامعقول است که فرض کنیم کسی تصورشان کند. اگر تصور جزئیات مورد نظر ون اینواگن لازم باشد ما نمی‌توانیم بدانیم که ممکن است که در زمان پخش صفحه گرامافون نویز نداشته باشیم که این قطعاً غلط به نظر می‌رسد. مثال بعدی گیرسون از خود ون اینواگن است: ما می‌دانیم که ممکن است که جان اف. کندی به مرگ طبیعی می‌مرد. (Ibid: 287-288)

به نظر گیرسون مشکل تبیین ون اینواگن آن است که توجیه باور امکانی را به وضع فعلی دانش ما و توانایی ما برای تصور جزئیات مربوط می‌کند. البته گیرسون می‌پذیرد که ما می‌توانیم توجیه باور امکانی را با افزایش معرفت مرتبط و نیز افزایش جزئیات تصور شده، زیاد کنیم. اما به زعم او توجیه مدرج است و شرایط توجیه باور امکانی (و در نتیجه معرفت به مدعای وجهی) بسیار آسان‌تر از آن است که ون اینواگن می‌گوید. (Ibid: 288)

استدلال گیرسون علیه دیدگاه ون اینواگن را می‌توان به این شیوه صورت‌بندی کرد که گیرسون می‌پذیرد که گزاره شرطی (*) درست است:

(*) اگر تحلیل ون اینواگن را در مورد گزاره آهن شفاف درست باشد (یعنی این گزاره تصمیم‌ناپذیر باشد و ما توجیهی برای باور به امکان آن نداشته باشیم)، آنگاه اکثر (یا همه) گزاره‌های شهوداً ممکن، تصمیم‌ناپذیرند و توجیهی برای باور به امکان آنها نداریم.

گیرسون با پذیرش این گزاره شرطی و مخالفت با تالی آن به این نتیجه می‌رسد که مقدم این گزاره هم نادرست است، یعنی نتیجه می‌گیرد که تحلیل ون اینواگن در مورد مثال آهن شفاف (و گاو ارغوانی) نادرست است.

گیرسون برای پذیرش گزاره (*) به دو مثال گوش کردن به صفحه گرامافون بدون نویز و مرگ طبیعی کندی استناد می‌کند. به نظر می‌رسد بیان گیرسون درباره مثال نخست (مرگ طبیعی کندی) قانع کننده نیست. ادعای گیرسون این است که اگر دیدگاه ون اینواگن درباره آهن شفاف را بپذیریم، آنگاه تنها در صورتی باور به امکان مرگ طبیعی کندی موجه خواهد بود که جزئیاتی همچون سیر تاریخ امریکا و کل جهان در فرض ترور نشدن کندی، رفتار محافظان کندی، ازدواج با ژاکلین و ... را بتوانیم تصور کنیم. اما به نظر می‌رسد این ادعا نادرست است. حتی اگر دیدگاه ون اینواگن را درباره آهن شفاف بپذیریم، تصور چنین جزئیاتی برای تصورپذیر بودن مرگ طبیعی کندی لازم نیست؛ خواسته‌های گیرسون حتی از آنچه ون اینواگن خواسته هم بیشتر است. توضیح اینکه ون اینواگن جزئیاتی را در تصور طلب می‌کند که باعث می‌شوند گزاره مورد نظرش در جهان تصور شده برقرار باشند، و نه جزئیاتی درباره این که در جهانی که آن گزاره صادق است، چه اتفاقات دیگری می‌افتد. درست است که اگر کندی در نوامبر ۱۹۶۳ در دالاس ترور نمی‌شد، به عنوان رئیس جمهور تصمیماتی می‌گرفت و در سیر تاریخ جهان موثر می‌بود. اما این موضوعات تاثیری در صدق این که با ترور نمرده (در آن روزی که در واقع ترور شده) نداشت. بنابراین، حتی از دیدگاه ون اینواگن نیز لازم نیست جزئیات سیر تاریخ امریکا و عالم در فرض ترور نشدن کندی تصور شود. گذشته از این، تصور جهانی که کندی با مرگ طبیعی مرده است تنها در صورتی نیازمند تصور جزئیاتی درباره ژاکلین و رفتار گروه حفاظت و مانند آن است که فرض کرده باشیم او تا لحظه ترور همان طور زندگی کرده که در واقع زندگی کرده است؛ یعنی فرض کرده باشیم او رئیس جمهور شده است، با ژاکلین ازدواج کرده است و ... ولی چنین فرضی ضرورت ندارد. تصور کردن این که او در کودکی از مخملک می‌مرد هم باز تصور مرگ کندی به علل طبیعی است. بنابراین، لازمه دیدگاه ون اینواگن درباره آهن شفاف این نیست که تصور مرگ طبیعی کندی نیازمند چنین جزئیاتی است.

البته گیرسون می‌توانست از جزئیات دیگری در این مثال صحبت کند و اشکال خود را به شکل بهتری بازسازی کند. مرگ طبیعی موضوعی مربوط به فیزیولوژی ارگانسیم است. او می‌توانست استدلال کند اگر دیدگاه ون اینواگن درباره آهن شفاف درست باشد، برای

تصور مرگ طبیعی کندی نیز باید تصور جزئیات فیزیولوژیک مربوط به مرگ طبیعی را لازم بدانیم، و این به آن معنا است که تصور مرگ طبیعی کندی برای اشخاص عادی امکان پذیر نیست. یعنی گیرسون با استناد به مثال مرگ طبیعی کندی می توانست به نفع گزاره (*) استدلال کند.

هاک در مقاله «شک‌گرایی وجهی ون اینواگن» برای دفاع از دیدگاه ون اینواگن در مقابل ایرادی مشابه ایراد گیرسون، مدل پیشنهادی خود از توجیه باور وجهی را پیشنهاد می کند (Hawke, 2011). هارتل در مقاله «شک‌گرایی وجهی، تخیل پذیری مدل ییلو و استدلال از طریق شباهت» علیه انواع شک‌گرایی وجهی استدلال می کند (Hartl, 2016). از آنجا که در مقاله حاضر در مورد شک‌گرایی وجهی موضعی اتخاذ نشده، بحث از شک‌گرایی وجهی را در همین جا ختم می کنم.

پیش از آنکه به ادامه مقاله و گزارش و نقد مدل پیشنهادی گیرسون برای توجیه باور وجهی بپردازم، برخی از مهمترین مقالاتی را که درباره توجیه باورهای وجهی مبتنی بر تصویرپذیری نوشته شده‌اند، معرفی می کنم.

چالمرز (۲۰۰۲)، کونگ (۲۰۱۰) و ایچیکاوا و جارویس (۲۰۱۱) هر یک مدل مورد نظر خود برای توجیه باور وجهی را ارائه داده‌اند. چالمرز تخیل‌پذیری را مستلزم امکان می داند. کونگ (۲۰۱۰) ابتدا به ارائه نظریه تصور پرداخته و سپس بر اساس آن مدل توجیه خود را ارائه کرده است. گستره باورهایی که مدل توجیه کونگ آنها را موجه به شمار می آورد، بسیار مضیق‌تر از مدل توجیه گیرسون است. کونگ داشتن جزئیات بیشتر نظریه تصور را مزیت مدل خود بر مدل ییلو و مدل گیرسون می داند (Kung, 2010: 622). به باور کونگ توضیح اینکه چرا برخی از تصورات راهنمای امکان نیستند، مزیت دیگر مدل او بر مدل ییلو و مدل گیرسون است (Kung, 2010: 637). نکته دیگری که قابل ذکر است این است که از نظر کونگ ما قادر به تصور گزاره‌های غیرممکن هستیم. کونگ با اشاره به مثال هسپروس و فسفروس گیرسون، خاطر نشان می کند که از نظر گیرسون جدایی هسپروس از فسفروس نه برای ما و نه برای مردم باستان قابل تصور نیست (Kung, 2010: 627). قضاوت درباره این هر یک از این موارد، نیاز به نقد دقیق نظریه کونگ دارد.

ایچیکاوا و جارویس (۲۰۱۱) تصور منسجم را اولاً راهنمای امکان مفهومی می دانند. ایشان بر مبنای نظریه‌شان درباره استلزام مفهومی و با نظر به آزمایش‌های فکری پاتنمی، رابطه‌ای بین امکان مفهومی و امکان متافیزیکی استخراج کرده‌اند. از نظر ایشان این رابطه

توضیح می‌دهد که چرا گزاره هسپروس پرنورتر از فسفروس است با وجود اینکه قابل تصور است، و در نتیجه از نظر مفهومی ممکن است، غیرممکن متافیزیکی است. تیدمن (۱۹۹۴) و فیوکو (۲۰۰۷) ایراداتی را به معرفت‌شناسی وجهی مبتنی بر تصور وارد کرده‌اند. تیدمن (۱۹۹۴) علیه بکارگیری تصویر ذهنی در توجیه معرفت‌شناسی وجهی استدلال کرده‌است. فیوکو (۲۰۰۷) علیه کاربرد تخیل‌پذیری مبتنی بر تصور در توجیه باور وجهی و بطور خاص علیه مدل پیشنهادی ییلو (۱۹۹۳) استدلال کرده است. تحلیل ییلو در مثال نقیض حدس گلدباخ و نظر ون اینواگن درباره آهن شفاف، مبنای استدلال فیوکو علیه مدل ییلو است. از آنجا که گیرسون (۲۰۰۵) بر خلاف ییلو نقیض حدس گلدباخ را تصورپذیر می‌داند و نیز نظر ون اینواگن درباره گاو ارغوانی و آهن شفاف را نمی‌پذیرد و این مثال‌ها را تصورپذیر می‌داند، ایراد فیوکو به گیرسون وارد نیست.

برای مطالعه بیشتر درباره انواع معرفت‌شناسی‌های وجهی مبتنی بر تصور کونگ (۲۰۱۶) را ببینید و برای مطالعه مقالات بیشتر در زمینه معرفت‌شناسی وجهی، به کتاب *تخیل‌پذیری و امکان* (۲۰۰۲) به ویراستاری جندلر و هاثورن رجوع کنید.

در ادامه مقاله و در بخش‌های ۳ و ۴ تصور از نظر گیرسون و مدل توجیه باور وجهی از نظر او را گزارش می‌کنم و در بخش ۵ به نقد و بررسی مدل توجیه گیرسون می‌پردازم.

۳. تصور از نظر گیرسون

از آنجا که گیرسون تخیل‌پذیری را بر اساس تصور تحلیل می‌کند، ابتدا نظر گیرسون درباره تصور کردن را نقل می‌کنم. از نظر گیرسون تصور کردن می‌تواند گزاره‌ای، تصویری (pictorial) یا ترکیبی از این دو باشد. برای تصور تصویری باید تصویر را در برابر ذهن بیاورم و برای تصور گزاره‌ای گزاره p (یعنی تصور اینکه p صادق است) باید اولاً گزاره p را بفهمم و ثانیاً بفهمم شرایط (جهان) باید چگونه باشد تا گزاره p صادق باشد.

در پانوشت ۲۵ (Ibid: 303) گیرسون درباره تصور شیئی مورد نظر ییلو می‌نویسد که به نظر می‌رسد تصویری باشد.^۲ از نظر گیرسون برخی از امکان‌ها را نمی‌توان بصورت تصویری تصور کرد. او از سوزا (Sosa, 2000: 2) نقل می‌کند که سالبه‌های وجودی، حقایق ساده ریاضیات و حقایق درباره گذشته دور و آینده دور را نمی‌توان با تصویر تصور کرد. البته به نظر می‌رسد برای ممتنع بودن تصویر ذهنی درباره گذشته دور و آینده دور، گیرسون باید استدلالی هم ارائه کند. چرا که به نظر می‌رسد این امور به نحو تصویری قابل

تصورند.^۳ به نظر گیرسون حتی اگر سالبه‌های وجودی را نتوان تصویر کرد، می‌توان به صورت گزاره‌ای تصورشان کرد: «ما می‌توانیم گزاره تک‌شاخ‌ها وجود ندارند را بفهمیم و بفهمیم که شرایط باید چگونه باشد که این صادق باشد که تک‌شاخ‌ها وجود ندارند» (Geirsson, 2005: 292). البته گیرسون قائل است که تصور گزاره‌ای بدون محدودیت نیست، و مثلاً ما نمی‌توانیم تصور گزاره‌ای از تناقضات داشته باشیم.

گیرسون با ارجاع به مایکل تای (۱۹۹۱) این نکته را یادآوری می‌کند که بنا به یافته‌های علوم شناختی، اینکه شخص از تصور گزاره‌ای استفاده می‌کند یا تصویری کاملاً شخصی است؛ و در نتیجه او بر اینکه یکی از این دو مهم‌تر است اصراری ندارد. البته او تصور گزاره‌ای را اولیه یا مبنایی‌تر از تصویر ذهنی می‌داند؛ زیرا تنها تصورات گزاره‌ای ارزش صدق دارند و گذشته از آن، شخص احتمالاً می‌تواند اکثر تصورات تصویری‌اش را با جزئیاتی توصیف کند و به این معنا، تصاویر ذهنی قابل تحویل به تصورات گزاره‌ای هستند (Geirsson, 2005: 292-293). البته باید در نظر داشت که شخص در صورتی می‌تواند تصور تصویری‌اش را توصیف کند که واجد مفاهیم مورد نیاز باشد و در نتیجه شاید همه تصاویر ذهنی، حداقل بطور کامل، قابل تحویل به تصورات گزاره‌ای نباشند.

آنچه از نظر گیرسون مهم است توانایی فرد در ساختن سناریو است. سناریوها از نظر او بخش‌هایی از جهان‌های ممکن‌اند. سناریو از نظر گیرسون می‌تواند متشکل از چند گزاره منسجم باشد، یا شخص می‌تواند به صورت تصویری سناریو را در برابر چشم ذهنش بیاورد. از نظر او، سناریوها هرچند می‌توانند خیلی کوچک باشند، ولی بسیار غیرمحمول است که سناریویی متشکل از یک گزاره ساده داشته باشیم، چرا که وقتی شخص سعی می‌کند صادق بودن گزاره‌ای را (در یک سناریو) ارزیابی کند، باید این کار را با افزودن یا فرض ضمنی برخی اطلاعات پس زمینه‌ای انجام دهد که باید با گزاره مورد نظر سازگار باشند. بعضی سناریوها هم بسیار بزرگ‌اند، چون شامل جزئیات‌اند یا در زمان زیادی ادامه دارند و یا بخش بزرگی از جهان را دربردارند. سناریوها معمولاً نامتعیین‌اند؛ به این معنا که جزئیات زیادی نادیده گرفته می‌شوند. مثلاً وقتی شخصی را در حال قدم زدن تصور می‌کنید، این که او عینک به چشم دارد یا خیر به احتمال خیلی زیاد در هنگام عمل تصور شما از قلم افتاده است. تصورات گزاره‌ای و تصویر ذهنی هر دو نامتعیین‌اند، چرا که جزئیات بسیاری را کنار می‌گذارند. البته جزئیات با تأمل بعدی می‌توانند به تصور اضافه شوند. (Ibid: 293-294)

تصور گزاره‌ای و توجیه باورهای وجهی ۵۱

گیرسون می‌نویسد: «من از مفهوم سناریو معنای گسترده‌تر از مفهوم موقعیت^۴ ییلو را مراد می‌کنم» (Ibid: 293). او اظهار نگرانی می‌کند که مفهوم موقعیت ییلو چگونه با سالبه‌های وجودی و حقایق ساده ریاضی که به تصویر در نمی‌آیند رفتار خواهد کرد، یا حتی هزار ضلعی معروف دکارت. البته احتمالاً این نگرانی گیرسون درباره مفهوم موقعیت به خاطر آن است که او تصور شیئی ییلو را با تصویر ذهنی معادل گرفته است، و می‌دانیم که از نظر ییلو تصور موقعیت به صورت تصور شیئی انجام می‌شود.

۴. مدل توجیه گیرسون

گیرسون بعد از تذکر اینکه سناریوها می‌توانند هم گزاره‌ای و هم تصویری باشند، مدل اولیه برای رابطه بین تخیل p و توجیه باور به امکان p را به صورت زیر ارائه می‌کند:

توجیه: اگر شخص S تخیل کند که P ، آنگاه S در باور به اینکه P ممکن است موجه است. (Ibid: 294)

همچنین، «تخیل کردن» این گونه تعریف می‌شود:

تخیل: شخص S تخیل می‌کند که P اگر و تنها اگر S [گزاره] P را بفهمد و S سناریویی را تصور کند که در آن P صادق است. (Ibid: 294)

گیرسون در پانوشت ۳۲ (Ibid: 303-304) توضیح می‌دهد که شرط اول برای تخیل کردن لازم است تا کسی که حتی نمی‌فهمد چه گزاره‌ای بیان شده است، نتواند ادعا کند که آن گزاره را تخیل کرده است. برای برقراری شرط دوم نیز لازم است که شخص بفهمد شرایط (جهان) باید چگونه باشد تا گزاره p صادق باشد.

نکته مهم این که در تحلیلی که گیرسون برای تخیل ارائه داده است، شرط دوم در بادی نظر قوی به نظر می‌رسد. مطابق این شرط، شخص برای تخیل گزاره p باید سناریویی را تصور کند که در آن p صادق است، و نه سناریویی که شخص باور دارد یا به نظرش می‌رسد که در آن p صادق است.

گیرسون این مدل اولیه را بسیار سخت‌گیرانه می‌داند، چرا که به نظر او باورهای امکانی‌ای که شهوداً موجه است، در این مدل موجه نخواهند بود. او برای نشان دادن این موضوع از ما می‌خواهد که «افراد باستانی را که باور داشتند ممکن است که هسپروس درخشان‌تر از فسفروس باشد، در نظر بگیریم. سناریویی که ایشان تصور کردند ممکن است

شامل این بوده باشد که ما می‌توانیم دو سیاره را به جای یکی مشاهده کنیم، یکی از آن‌ها در صبح دیده می‌شود و دیگری در عصر. چنان که معلوم شد، از آنجایی که این صادق است که هسپروس فسفروس است، این ضرورتاً صادق است که هسپروس فسفروس است. ما می‌توانیم دو سیاره را به جای آن یکی که قصد داریم تصور کنیم، تصور کنیم. اما اگر چنین کنیم دیگر هسپروس و فسفروس را تصور نکرده‌ایم. در عوض چیزهای دیگری را تصور کرده‌ایم. در نتیجه افراد باستانی هم اشتباه می‌کردند که می‌پنداشتند سناریویی را تصور کرده‌اند که در آن هسپروس درخشان‌تر از فسفروس است. از آنجایی که ایشان سناریویی را که در آن هسپروس درخشان‌تر از فسفروس است تصور نکرده‌اند، ایشان بر اساس مدل فعلی، در باور به این که ممکن است هسپروس درخشان‌تر از فسفروس باشد موجه نیستند.» این به نظر گیرسون بسیار سخت‌گیرانه است. ما در اواخر قرن بیستم پی برده‌ایم که اگر اینهمانی هسپروس و فسفروس صادق باشد، ضروری است. بنابراین، باید این را بپذیریم که افراد باستانی بر اساس شواهد در اختیارشان می‌توانستند به طور موجهی (اما به اشتباه) به امکان درخشان‌تر بودن هسپروس از فسفروس باور داشته باشند. (Ibid: 294)

به خاطر این شهود، گیرسون لازم می‌بیند شرط توجیه مدل خود را ضعیف کند:

توجیه*: اگر به نظر شخص S برسد که او تخیل کرده است که P، آنگاه S در باور به اینکه P ممکن است موجه است. (Ibid: 295)

گیرسون یادآور می‌شود که

این که می‌توانم سناریویی را تصور کنم که در آن چیزی درست به نظر می‌رسد که در واقع نمی‌تواند صادق باشد، به این معنا نیست که تخیل‌پذیری توجیه‌کننده باور امکانی نیست. این ویژگی توجیه است که صدق را تضمین نمی‌کند، و شخص می‌تواند در باور به گزاره کاذب موجه باشد. به عنوان مثال، باورهای ادراکی هم معمولاً موجه‌اند اگرچه صدق را تضمین نمی‌کنند. (Ibid: 295-296)

گیرسون در رابطه با توجیه دو نکته را متذکر می‌شود: یکی این که توجیه می‌تواند با شواهد جدید الغاء شود^۵ و دیگر این که توجیه مدرج است و شخص می‌تواند کمتر یا بیشتر در باور به P موجه باشد.^۶ هر چه سناریوی تصور شده کامل‌تر و متعین‌تر باشد، درجه بیشتری از توجیه را به باور وجهی می‌دهد.

گیرسون عدم توافق فلاسفه در باورهای وجهی را این گونه توضیح می‌دهد که وقتی فیلسوفی چیزی را ممکن می‌داند و دیگری نه، شاید ناشی از این باشد که دومی سناریوی

تصور گزاره‌ای و توجیه باورهای وجهی ۵۳

تصوری‌اش را با اطلاعات بیشتری انباشته است، و در نتیجه الغاء کننده‌ای یافته است؛ یا اینکه سناریوی خود را با اطلاعاتی متفاوت پر کرده است که این ناشی از پیش فرض‌های متفاوت آن‌هاست. (Ibid: 298)

در بخش پایانی مقاله (Ibid: 299-301) گیرسون موجه بودن گزاره‌های «ممکن است مقدار زیادی رنج وجود داشته باشد که برای آن هیچ توضیحی وجود ندارد»، «ممکن است که موجود کامل وجود داشته باشد» و «ممکن است من وجود داشته باشم بدون اینکه هیچ چیز مادی وجود داشته باشد» را بر اساس مدل خود بررسی می‌کند.^۷

گیرسون باور به گزاره «ممکن است که موجود کامل وجود داشته باشد» را برای موحدانانی که خداوند را علیم و قدیر و کریم می‌دانند موجه می‌داند. چرا که ایشان وقتی موجود کامل را تخیل می‌کنند سناریوی بسیار جامعی را در ذهن دارند. گیرسون تصریح می‌کند که تصور ما از موجود کامل تصور گزاره‌ای است (Geirsson, 2005: 300). اهمیت این نکته از آن جهت است که چنانکه در نقد تصور گزاره‌ای در این مقاله نشان خواهم داد تصور گزاره‌ای مورد نظر گیرسون به کار کسب معرفت وجهی نمی‌آید و بنابراین مطابق مدل گیرسون، موجود کامل که کریم و قدیر و علیم است تصورپذیر نخواهد بود.

از نظر او باور به گزاره «ممکن است مقدار زیادی رنج وجود داشته باشد که برای آن هیچ توضیحی وجود ندارد» برای منکران وجود خدا موجه است. چرا که ایشان معتقدند در چنان جهانی زندگی می‌کنند، و بنابراین نه تنها می‌توانند رنج و شر را تخیل کنند، بلکه سناریوی ایشان برای تخیل شر بسیار وسیع و دارای جزئیات است.

از دیدگاه گیرسون، چون به نظر می‌رسد ما می‌توانیم تخیل کنیم که «من وجود داشته باشم بدون اینکه هیچ چیز مادی وجود داشته باشد»، پس در بادی نظر در باور به امکان گزاره یادشده موجه‌ایم. گیرسون می‌پندارد اگر اطلاعات زیادی در مورد فعالیت‌های ذهنی ما بر پایه فیزیک را به سناریو بیافزاییم، چه بسا توجیه خود را از دست بدهیم. این سه گزاره، گزاره‌هایی بود که ون اینواگن (Van Inwagen, 1998: 80-81) معتقد بود تخیل‌پذیر نیستند، و ما حتی توجیه در بادی نظر هم درباره امکان آنها نداریم.

۵. بررسی و نقد مدل گیرسون

گیرسون برای اینکه برتری مدلش بر مدل ییلو را بیان کند به توانایی فرجه کردن سناریو و استفاده از تصور گزاره‌ای در توجیه باور وجهی اشاره می‌کند. نشان می‌دهم که این دو مورد

پیشرفت چندان‌ی به حساب نمی‌آید. تفاوت دیگر مدل گیرسون با ییلو این است که شرط گیرسون برای توجیه ضعیف‌تر است، که البته روشن نیست که این مزیتی برای مدل گیرسون باشد.

۱.۵ درباره مفهوم فربه کردن سناریو

چنانکه ذکر شد گیرسون معتقد است که با معرفی مفهوم فربه کردن سناریو، در مواردی که اختلاف نظر وجود دارد و هیچ‌گانه‌ای هم نیست، بحث را پیش برده است. چرا که بر اساس مدل ییلو، در مواردی که اختلاف نظر وجود دارد و هیچ‌گانه‌ای هم نیست هر دو طرف در باور خود موجه‌اند. اما گیرسون معتقد است که با فربه کردن سناریو و به واسطه آن یافتن الغاء کننده، یا در برخی موارد با فربه کردن سناریو و اضافه کردن شواهد، می‌توانیم نتیجه بگیریم که یکی از طرفین توجیه قوی‌تری برای باورش دارد. (Geirsson, 2005: 291)

به نظر من اینکه می‌توان اطلاعاتی به سناریو افزود چندان ابداع مهمی نیست. در واقع اصلاً ابداع نیست. برای مثال، ون اینواگن این نکته را مطرح کرده است که می‌توانیم در تصویری که کردیم تجدید نظر کرده و اطلاعاتی را به تصورمان بیفزاییم: «می‌توانیم به آنچه تصور کرده‌ایم این را بیفزاییم که همه حاضرانی که در حال تشویق کاشف آهن شفاف هستند صداقت دارند...». (Van Inwagen, 1998: 80)

البته می‌توان از گیرسون دفاع کرد و گفت او این مفهوم را به کار گرفته تا چنانکه خودش می‌گوید نشان دهد با فربه کردن سناریو می‌توانیم مدرج بودن توجیه را نشان دهیم (Geirsson, 2005: 291). البته در مثال‌ها، او چنین چیزی را نشان نداده است، بلکه مثلاً در بررسی مثال خرگوش گوش‌خوار سیدان^۸ نشان می‌دهد که افزودن اطلاعات به سناریو و فربه کردن آن منجر به از دست رفتن توجیه اولیه می‌شود (Ibid: 297). علاوه بر آن اگر فربه کردن سناریو مدرج بودن توجیه را نشان می‌دهد، افزودن جزئیات به تصور هم چنین نقشی خواهد داشت، یعنی ون اینواگن و ییلو هم می‌توانند مدرج بودن توجیه را نشان دهند.

همچنین، ون اینواگن می‌گوید: «تا آنجا که من می‌دانم هیچکس در حد لازم از جزئیات ساختاری جهانی، ... را تصور نکرده است که در آن آهن شفاف وجود داشته باشد»^۹ (Van Inwagen, 1998: 80). بنابراین به باور ون اینواگن، اگر پس از پیشرفت دانش، شخصی با جزئیات کافی سناریوی تصور شده را بازسازی کند، وضعیت سناریو تغییر می‌کند، و تصور

تصور گزاره‌ای و توجیه باورهای وجهی ۵۵

سناریوی فربه شده باور به امکان آهن شفاف را موجه خواهد ساخت. یعنی ابداعی که گیرسون مدعی آن است واقعا وجود ندارد و گیرسون چیز جدیدی نگفته است.

۲.۵ درباره تصور گزاره‌ای

گیرسون در پانوشت ۲۵ (Geirsson, 2005: 303) تصور شیئی را تصور تصویری می‌داند. به زعم او، امور ممکن هستند که به شیوه تصویری، تصورپذیر نیستند، ولی همین امور را می‌توان به صورت گزاره‌ای تصور کرد. او همین نکته را دلیلی بر برتری مدل‌اش نسبت به مدل ییلو قلمداد می‌کند. اما به نظر می‌رسد تفسیر گیرسون از تصور شیئی نزد ییلو مقرون به صواب نیست. چرا که ییلو تصویر ذهنی را برای تصور شیئی لازم نمی‌داند (Yablo, 1993: 27, f.n. 55). البته اگر گیرسون به ییلو خرده می‌گرفت که مثلاً از تصور شیئی غیر از تصویر معنای بیشتری نمی‌توان فهمید و برای چنین ایرادی استدلال می‌کرد، شاید (از این جهت) می‌توانست برتری مدل‌اش بر مدل ییلو را نشان دهد. ولی حتی در این صورت، مزیت داشتن مدل گیرسون بر ییلو وابسته به توفیق گیرسون در استفاده از تصور گزاره‌ای است. اما به نظر می‌رسد گیرسون در مورد تصور گزاره‌ای با اشکالی جدی روبرو است.

اشکال در واقع این است که گیرسون به این سوال که «تصور کردن گزاره‌ای دقیقاً یعنی چه؟» نمی‌تواند جوابی بدهد که مطابق آن آنچه را که قابل تصور گزاره‌ای دانسته، قابل تصور باشد ولی گزاره‌های غیرممکن متافیزیکی قابل تصور گزاره‌ای نباشند.

چنانکه گذشت، گیرسون برای تصور گزاره‌ای p دو شرط بیان کرده است: اولاً شخص گزاره p را بفهمد، و ثانیاً بفهمد شرایط (جهان) باید چگونه باشد تا گزاره p صادق باشد. در همه مثال‌ها، گیرسون برای بررسی اینکه آیا گزاره p را می‌توان به صورت گزاره‌ای تصور کرد یا نه، همین دو شرط را بررسی کرده است. برای مثال، به باور گیرسون ما نمی‌فهمیم چه شرایطی باید برقرار باشد تا تک شاخ هم وجود داشته باشد و هم وجود نداشته باشد، و از این نتیجه گرفته ما نمی‌توانیم بفهمیم شرایط (جهان) باید چگونه باشد تا گزاره‌های متناقض صادق باشد. بنابراین تناقض‌ها قابل تصور نیستند، و گیرسون این را به عنوان محدودیت تصور گزاره‌ای مطرح می‌کند^۱ (Geirsson, 2005: 292). آشکار است که محدودیت یاد شده قرار است تنها غیرممکن‌های منطقی (و غیرممکن‌های مفهومی که معمولاً منجر به تناقض می‌شوند) را از حوزه گزاره‌های تصورپذیر خارج کند (البته چنانکه

در ادامه خواهیم دید، شاید بتوان گفت مطابق معیار گیرسون برای تصویرپذیری، حتی غیر ممکن‌های منطقی نیز تصویرپذیر خواهند بود.

گیرسون حتی نقیض حدس گلدباخ را نیز قابل تصور گزاره‌ای تلقی می‌کند. یعنی از نظر او قابل تصور است که عددی زوج و بزرگتر از ۲ وجود داشته باشد که مجموع دو عدد اول نباشد. گیرسون ابتدا نظر ییلو درباره سناریوی تصور نقیض حدس گلدباخ (چاپ عدد زوج نامشخص) را نقل می‌کند. به باور ییلو، نقیض حدس گلدباخ تصمیم‌ناپذیر است (نه تخیل‌پذیر است و نه تخیل‌ناپذیر). استدلال ییلو برای این مدعا را می‌توان این گونه توضیح داد: مسلماً سناریوهایی هستند که به طور واضحی می‌توانیم تصورشان کنیم. اما تصور این سناریوها تصور درستی نقیض حدس گلدباخ نیست. یک سناریو این است: من به راحتی می‌توانم تصور کنم که پرینتر متصل به کامپیوتر، عدد زوج نامشخص n را چاپ می‌کند و همه ریاضیدانان آن عدد را مثال نقضی برای حدس گلدباخ قلمداد می‌کنند. اما من باور (موجه) ندارم که نقیض حدس گلدباخ در این سناریو درست است. زیرا همه آنچه در این تصور هست می‌تواند درست باشد و در عین حال، حدس گلدباخ هیچ مثال نقضی نداشته باشد؛ یعنی ممکن است در این موقعیت ریاضیدانان به اشتباه عدد n را به عنوان مثال نقض حدس گلدباخ پذیرفته باشند (Yablo, 1993: 31-32). گیرسون از این مثال نتیجه می‌گیرد:

به جای این که مثال نشان دهد که نمی‌توانیم نادرستی حدس گلدباخ را تصور کنیم، ما باید آن را نشان‌دهنده محدودیت‌های روش تصور شیئی مورد علاقه ییلو بدانیم. حتماً ما می‌توانیم تصور کنیم، چنانکه بسیاری ریاضیدانان تصور کرده‌اند که حدس گلدباخ غلط است. و حتماً ما می‌توانیم سناریویی را تصور کنیم که در آن این صادق است که حدس گلدباخ غلط است، یعنی ما می‌توانیم تصور کنیم که برای عدد [زوج] بسیار بزرگی این درست است که مجموع دو عدد اول نیست. اما این به آن معنا نیست که ما بدین وسیله در این باور که حدس گلدباخ غلط است موجه‌ایم. چنان که معلوم شده، همه اعداد صحیح امتحان شده تا عددی بسیار بزرگ، جمع دو عدد اول بوده‌اند. در نتیجه اگرچه ما اثبات حدس گلدباخ را نداریم، شاهدی قوی بر صدق‌اش داریم.^{۱۱}

(Geirsson, 2005: 298)

آنچه را گیرسون در مواجهه با حدس گلدباخ نوشته است، درباره نقیض قضیه فرما هم (که به واسطه اثبات قضیه فرما^{۱۲} می‌دانیم غلط است) می‌توان تکرار کرد. چنانچه

تصورپذیری را همانند گیرسون بفهمیم، می‌توانیم سناریویی را تصور کنیم که در آن این صادق است که قضیه فرما غلط است، یعنی ما می‌توانیم تصور کنیم که برای عدد n نامشخص بزرگتر از ۲ اعداد صحیح نامشخص (غیر صفر) x, y, z ای وجود دارند که در معادله « $X^n + Y^n = Z^n$ » صدق می‌کنند. البته شاید گیرسون قائل به این باشد که فقط نقیض گزاره‌هایی که اثبات نشده‌اند، قابل تصور گزاره‌ای هستند. چنین موضعی در صورتی قابل دفاع است که گیرسون بتواند نشان دهد که نقیض گزاره‌های اثبات شده، با وجود این که شرایط لازم برای تصور گزاره‌ای در موردشان برقرار است، چرا قابل تصور نیستند. و از آن بدتر، شرط اینکه من بتوانم تصور گزاره‌ای کنم که $0=1$ هم این است که من بفهمم $1=0$ یعنی چه و بفهمم که شرایط (جهان) باید چگونه باشد تا این صادق باشد که $1=0$. به نظر می‌رسد من می‌فهمم شرایط باید چگونه باشد: شرایط باید طوری باشد که $1=0$.

اگر برای $1=0$ باید توضیح بیشتری بدهیم که شرایط صادق بودن آن چگونه است، گیرسون هم باید برای نقیض حدس گلدباخ چنین کند که نخواهد توانست؛ چون هیچ ایده‌ای درباره اینکه مثال نقض حدس گلدباخ چطور عددی است، ندارد (البته غیر از اینکه عددی است زوج که مجموع هیچ دو عدد اولی نیست). من هم درباره اینکه شرایط صادق بودن $1=0$ چیست هیچ ایده‌ای ندارم (البته به جز اینکه شرایطی است که در آن صفر متمایز از یک نیست). به همین ترتیب، مطابق تلقی گیرسون از تصورپذیری باید گفت حتی گزاره‌های متناقض نیز تصورپذیر می‌شوند؛ چون من می‌دانم جهان باید چگونه باشد که « p صادق باشد» $p \& \sim p$ باید این برقرار باشد که $p \& \sim p$.

مطلب بالا را می‌توان به شیوه دیگری نیز بیان کرد. گیرسون دو شرط برای تصور گزاره‌ای p بیان کرده است: اولاً شخص گزاره p را بفهمد، و و ثانیاً بفهمد شرایط (جهان) باید چگونه باشد تا گزاره p صادق باشد. اما به نظر اگر تحلیل گیرسون از مثال نقیض حدس گلدباخ را بپذیریم، شرط دوم به شرط اول فروکاسته می‌شود. زیرا چنانچه شخص گزاره p را بفهمد (یعنی شرط اول برآورده شود)، به ناچار شخص می‌فهمد چه شرایط باید چگونه باشد تا گزاره p صادق باشد: این شرایط که p صادق باشد.^{۱۳} در این صورت شرط دوم نیز برآورده می‌شود. نتیجه این است که تصور گزاره‌ای با تعریف گیرسون به کار توجیه باورهای وجهی نخواهد آمد، چون گزاره‌های غیرممکن متافیزیکی که ممکن منطقی‌اند، و حتی بالاتر از آن، گزاره‌های متناقض نیز قابل تصور گزاره‌ای خواهند بود. طبیعتاً راه مقابله با این ایراد این است که شرط دوم به گونه‌ای اصلاح شود که به شرط

نخست باز نگردد. برای مثال، می توان شرط دوم را در راستای نظریات و ناینواگن^{۱۴} تغییر داد، که البته در این صورت با نظریه جدیدی مواجه نخواهیم بود.

۶. نتیجه گیری

در این مقاله ابتدا در بخش های ۳ و ۴ نظر گیرسون درباره تصور و مدل توجیه گیرسون برای باورهای وجهی را معرفی کردم. چنانکه گفته شد این مدل مبتنی بر تخیل پذیری است. گیرسون تخیل پذیری را بر اساس تصور تحلیل می کند. از نظر گیرسون شخص S تخیل می کند که P اگر و تنها اگر S گزاره P را بفهمد و S سناریویی را تصور کند که در آن P صادق است. تصور کردن از نظر گیرسون می تواند گزاره ای، تصویری یا ترکیبی از این دو باشد. آنچه در مدل توجیه گیرسون مهم است توانایی فرد در ساختن سناریو است. سناریو از نظر گیرسون می تواند متشکل از چند جمله منسجم باشد، یا شخص می تواند به صورت تصویری سناریو را در برابر چشم ذهنش بیاورد. شرط توجیه در مدل گیرسون این است: شخص S در باور به اینکه P ممکن است موجه است اگر به نظر شخص S برسد که او تخیل کرده است که P. در ادامه مقاله و در بخش ۵ به نقد مدل گیرسون پرداختم و اشکالاتش را بررسی کردم. در این بخش نشان داده ام که با توجه به تحلیل گیرسون از مثال نقیض حدس گلدباخ، به نظر می رسد گیرسون در مورد تصور گزاره ای با اشکالی جدی روبرو است. اشکال در واقع این است که گیرسون به این سوال که «تصور کردن گزاره ای دقیقاً یعنی چه؟» نمی تواند جوابی بدهد که مطابق آن هم آنچه را که قابل تصور گزاره ای دانسته، مثل نقیض حدس گلدباخ، قابل تصور باشد و هم گزاره های غیرممکن متافیزیکی قابل تصور گزاره ای نباشند. بنابراین تصور گزاره ای به گونه ای که گیرسون تعریف می کند، هیچ کمکی به توجیه باور وجهی نخواهد کرد. از آنجا که مزیت مدل گیرسون بر مدل یبلو وابسته به توفیق گیرسون در استفاده از تصور گزاره ای است، بدون تصور گزاره ای مدل توجیه گیرسون مزیت چندانی بر مدل یبلو نخواهد داشت.

پی نوشت ها

۱. یبلو تخیل پذیری ای را که توجیه کننده باور به امکان p است، برحسب تصور و به این صورت تحلیل می کند: گزاره p برای من تخیل پذیر است، اگر من بتوانم جهانی را تصور کنم که به باور من مثبت p است (Yablo, 1993: 29).

تصور گزاره‌ای و توجیه باورهای وجهی ۵۹

۲. البته ییلو (Yablo, 1993: 27) در پانوشت ۵۵ تصریح می‌کند که تصور از نظر او نیازی به تصویرسازی ندارد. در نقد گیرسون به این مطلب بیشتر می‌پردازم.
۳. مثلاً اگر من تصویر مردی یونانی، ارسطو، را در ذهن بیاورم که در حال درس و بحث با یک نوجوان آراسته، اسکندر شاهزاده مقدونیه، است، من دلیلی نمی‌بینم که جلسه درس معلم اول را تصور نکرده باشم.
۴. تصور موقعیت از نظر ییلو تصور کردن گزاره‌ای است که تصور شیئی همراه و در پی آن است. مثلاً برای تصور کردن اینکه ببری پشت پرده است، من ببری را تصور می‌کنم و من آنرا پشت پرده تصور می‌کنم. (Yablo, 1993: 27)
۵. گیرسون از دو نوع الغاء کننده صحبت می‌کند: یکی *undermining defeater* است که توجیه شخص در باور امکانی را از بین می‌برد، و گیرسون مثال خرگوش گوستخوار از سیدان (۱۹۷۲) را برای این نوع الغاء کننده می‌آورد. در این مثال با فربه کردن سناریوی تصور شده شخص درمی‌یابد حیوانی که تصور کرده صرفاً شبیه خرگوش است. نوع دوم الغاء *contradicting defeater* است. در این گونه از الغاء، شاهدهی بر محال بودن *p* توجیه ما در باور به امکان *p* را از بین می‌برد، و مثال گیرسون برای آن، ضرورت اینهمانی هسپروس و فسفروس است. (Geirsson, 2005: 296-297)
۶. این دو نکته از این نتیجه می‌شوند که توجیه مستلزم صدق نیست.
۷. لازم است در اینجا نکته بسیار مهمی تذکر داده شود: از اینکه گیرسون با شک‌گرایی وجهی ون اینواگن مخالفت می‌کند و از نظر او ما می‌توانیم به گزاره‌های جذاب فلسفی (مانند ممکن است موجود کامل وجود داشته باشد) باور موجه داشته باشیم نتیجه نمی‌شود که موضوع بحث گیرسون صرفاً تصویرپذیری گزاره‌های فلسفی است. اولاً گیرسون در مدل توجیهی که مبتنی بر تصور ارائه می‌کند، هیچ تفکیکی بین گزاره‌های فلسفی و گزاره‌های دیگر قائل نمی‌شود (Geirsson, 2005: 294-295). ثانیاً در متن مقاله گیرسون مثال‌های متعدد دیگری هم وجود دارد که بیرون از حوزه معرفت‌شناسی وجهی سخت بتوان آنها را گزاره‌هایی فلسفی به شمار آورد. مانند: تصور کردن اینکه جین یک مایل را در کمتر از ۵ دقیقه می‌دود (Ibid: 291)، یا اینکه من تصور می‌کنم سگی پشت سر من ایستاده است (Ibid: 292)، یا تصور میله آهنی شناور روی آب (Ibid: 295)، یا تصویرپذیری «گوش کردن به صفحه گرامافون بدون آزار دیدن از صدای نویز» و «مرگ طبیعی کندی» (Ibid: 287). نکته مهم در دو مثال اخیر این است که گیرسون از تصویرپذیری این دو گزاره غیرفلسفی در استدلال علیه ون اینواگن سود می‌برد.
۸. سیدان (۱۹۷۲) استدلال می‌کند که خرگوش گوستخوار ممکن نیست (Geirsson, 2005: 285-287).
۹. این نقل قول و نقل قول قبلی از ون اینواگن، بخشی از استدلال ون اینواگن برای تصمیم‌ناپذیر بودن گزاره «آهن شفاف وجود دارد» است.

۱۰. البته همین نکته متفاوت بودن تصور گزاره‌ای از فرض کردن را نیز نشان می‌دهد. چون می‌توانیم از جمله برای برهان خلف تناقض را فرض کنیم.

۱۱. در اینجا ممکن است اشکالی پدید آید، و آن اینکه گیرسون تخیل‌پذیری را شاهد امکان تلقی می‌کند، پس در اینجا نیز باید بگوییم ما در باور به امکان نقیض حدس گلدباخ و در نتیجه در باور به نقیض حدس گلدباخ موجه هستیم. اما در این عبارت او چنین توجیهی را نفی می‌کند. به نظر می‌رسد منظور گیرسون این است که تصورپذیری نقیض حدس گلدباخ توجیهی اولیه برای امکان آن فراهم می‌آورد؛ ولی این توجیه به واسطه بررسی تعداد بسیار زیادی از اعداد صحیح الغا شده است. در اینجا بیان نکته‌ای دیگر مناسب است. حتی اگر شاهد مبتنی بر بررسی تعداد زیادی از اعداد در دست نباشد، باز هم نظریه گیرسون مستلزم این است که ما باور موجه به امکان نقیض حدس گلدباخ نداشته باشیم. توضیح اینکه همان‌گونه که نقیض حدس گلدباخ از دید گیرسون تصورپذیر است، صدق حدس گلدباخ نیز قابل تصور است. این بدان معنا است که توجیهی اولیه هم برای امکان نقیض حدس گلدباخ به دست می‌آید و هم برای امکان خود حدس گلدباخ. از سوی دیگر، ما می‌دانیم که یا حدس گلدباخ ضروری است یا نقیض آن. بنابراین، توجیه اولیه‌ای که برای امکان آن دو داشتیم الغا می‌شود، و در نتیجه نه در باور به امکان حدس گلدباخ موجه خواهیم بود و نه در باور به امکان نقیض آن. مشابه این مطلب را در همه گزاره‌های ریاضی و نیز گزاره‌هایی که می‌دانیم ارزش صدق آنها ضروری است تکرار می‌شود: در همه این موارد، مطابق نظریه گیرسون دو طرف نقیض تصورپذیرند، ولی توجیه‌های حاصل از تصورپذیری یکدیگر را الغا می‌کنند.

۱۲. قضیه فرما «معادله $X^n + Y^n = Z^n$ برای $n > 2$ جواب صحیح و غیر صفر ندارد»

۱۳. چرا که فهم گزاره چیزی نیست جز فهم شرایط صدق آن.

۱۴. چنانکه در پی‌نوشت ۶ ذکر شد، بنا بر نظر ون اینواگن در صورتی می‌توانیم جهانی را تصور کنیم که در آن آهن شفاف وجود دارد که تصورات ما در سطحی ریز و عمیق از جزئیات ساختاری انجام گیرد، مثلاً سطحی که قابل مقایسه باشد با تصورات یک فیزیکدان حالت جامد که سعی دارد ابر رسانی را توضیح دهد. حال اگر شرط دوم برای تصور گزاره‌ای Φ یعنی این شرط که شخص بفهمد شرایط باید چگونه باشد تا گزاره p صادق باشد، را در راستای نظر ون اینواگن مثلاً به گونه‌ای تغییر دهیم که شرایطی که تصورکننده باید بفهمد دربرگیرنده جزئیات مربوط به صدق p باشد، دیگر گزاره‌هایی مثل حدس گلدباخ و نقیض آن یا $0=1$ قابل تصور گزاره‌ای نخواهند بود. با چنین تغییری گزاره آهن شفاف وجود دارد هم قابل تصور گزاره‌ای نخواهد بود ولی بسیاری از گزاره‌ها مثلاً گزاره‌های مورد استناد در بحث برهان تنظیم دقیق برای زندگی، قابل تصور گزاره‌ای خواهند بود. اما نکته مهم که به بحث حاضر و نقد مدل گیرسون

تصور گزاره‌ای و توجیه باورهای وجهی ۶۱

مربوط است، آن است که حتی در صورت توفیق در صورت‌بندی دقیق شرط جایگزین برای تصور گزاره‌ای، باز هم با نظریه جدیدی مواجه نخواهیم بود.

کتابنامه

- Chalmers, D. 2002. "Does conceivability entail possibility?" In T. Gendler, & J. Hawthorne (eds.). *Conceivability and possibility*: 145–200. New York: Oxford University Press.
- Fiocco, Marcello. 2007. "Conceivability, Imagination, and Modal Knowledge". *Philosophy and Phenomenological Research*, 74(2): 364–380.
- Gendler, T. & Hawthorne J. (Eds.). 2002., *Conceivability and possibility*. New York: Oxford University Press.
- Geirsson, H. 2005. "Conceivability and Defeasible Modal Justification." *Philosophical Studies*. 122(3): 279–304.
- Hartl, Peter. 2016. "Modal Skepticism, Yablo-Style Conceivability, and analogical Reasoning." *Synthese* 193:269-291.
- Hawke, Peter. 2011. "Van Inwagen's Modal Skepticism." *Philosophical Studies*. 153: 351–364.
- Ichikawa, Jonathan and Jarvis, Benjamin. 2011. "Rational Imagination and Modal Knowledge." *Nous*: 1–32.
- Kripke, Saul, 1980, *Naming and Necessity*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Kung, Peter, 2010, "Imagining As a Guide to Possibility", *Philosophy and Phenomenological Research*, 81(3): 620–663.
- Kung, Peter, 2016: "Imagination and Modal Epistemology." in A.Kind, (Ed.), *The Routledge Handbook of Philosophy of Imagination*.
- Seddon, George. 1972. "Logical Possibility," *Mind*. 81(324), pp. 481-494.
- Sosa, E. 2000. "Modal and Other A Priori Epistemology: How Can We Know What Is Possible and What's Impossible?" *The Southern Journal of Philosophy*, XXXVIII (Suppl.): 1–16.
- Tidman, P. 1994. "Conceivability as a test for possibility." *American Philosophical Quarterly*, 31(4): 297–309.
- Tye, Michael. *The Imagery Debate*, Cambridge: The MIT Press, A Bradford Book, 1991.
- Van Inwagen, Peter. 1998. "Modal Epistemology", *Philosophical Studies*, 92: 67–84.
- Yablo, Stephen. 1993. "Is Conceivability a Guide to Possibility." *Philosophy and Phenomenological Research*. 53: 1–42.